

بررسی مسئله استغناء و بی‌نیازی صوفیان از شریعت

صوفیه برای سیر و سلوک، آداب و رسوم خاصی را که در شریعت وجود نداشت به وجود آوردند و راه‌های جدیدی را پیوسته به آن افزوده و شرع را کنار گذاشتند. تا اینکه به جایی رسیدند که شریعت را در یک طرف دیگر قرار دادند و در مُحَرَّمات غوطه‌ور شده و واجبات را ترک کردند.



خبرگزاری رسا - صوفیه برای سیر و سلوک، آداب و رسوم خاصی را که در شریعت وجود نداشت به وجود آوردند و راه‌های جدیدی را پیوسته به آن افزوده و شرع را کنار گذاشتند. تا اینکه به جایی رسیدند که شریعت را در یک طرف دیگر قرار دادند و در مُحَرَّمات غوطه‌ور شده و واجبات را ترک کردند.

شهید مطهری به عنوان یکی از محققین آگاه، عرفان را بخش فرهنگی و تصوف را بخش اجتماعی علم عرفان می‌داند که قائل است عرفا نیز مانند سایر بخش‌های فرهنگی، اندیشمندانی را تربیت کرده و نظراتی را ارائه داده‌اند؛ اما یک تفاوت با سایر اندیشمندان فرهنگی نظیر فلاسفه، کلامیون و... دارند و آن این که گروهی از آنان فرقه‌هایی با آداب و رسومی خاص پدید آورده و احیاناً بدعت‌هایی را نیز ایجاد کرده‌اند. البته شهید مطهری نظر اتی بسیار منصفانه نسبت به این طبقه داشته و قائل است که این گروه نیز مانند سایر طبقات فرهنگی نهایت خلوص را نسبت به آموزه‌های اسلامی داشته و حتی نظرات خود را به منابع اسلامی منطبق می‌کرده‌اند؛ اما در هر صورت در این راه دچار انحرافات و احیاناً بدعت‌هایی نیز شده‌اند.

از جمله بدعت‌های مهلک این افراد، استغناء از شریعت است که تبعات بسیار خطرناکی بر پیروانش رقم زده است. در نوشته پیش رو به بحثی پیرامون این انحراف پرداخته شده است.

شریعت، طریقت، حقیقت

این اصطلاحات - شریعت، طریقت و حقیقت - را برخی از عرفای شیعه نیز قبول دارند؛ اما اختلافاتی با صوفیان دارند. در تعریف این سه اصل، عرفا می‌گویند: شریعت، عبارت است از تصدیق پیامبر اکرم(ص) در مجموعه آنچه از جانب خداوند آورده و عمل بر طبق ضوابط و حدودی که در شرع مقدس بیان شده است.

به عبارت دیگر، تعبد و تسلیم در برابر انبیای الهی و اوصیای آنها در تمام مسایل اعتقادی، اخلاقی و عملی که از طریق کتاب و سنت برای انسان‌ها توضیح داده شده، «شریعت» است.

و اما طریقت عبارت است از دستیابی به محتوا و حالت خاصی که از آن عمل انتظار می‌رود؛ یعنی سالک با عمل کردن و بهره‌گیری از باطن و جان دستورات دینی، به روح خود تعالی می‌بخشد.

و حقیقت عبارت است از اینکه سالک نه خود را می‌بیند و نه عبادت و بندگی‌اش را؛ از عالم کثرت پا را فراتر گذاشته، حقیقت واحده حاکم بر هستی را مشاهده می‌کند و در جهان هستی غیر از صفات و اسمای الهی و مظاهر وجودی او چیزی نمی‌بیند؛ حتی خود و فعل خود را ادراک نمی‌کند. در این صورت است که معنای «لا اله الا هو کلّ شیء هالک الا وجهه؛ هیچ معبودی جز او نیست. همه چیز جز ذات پاک او فانی می‌شود.» (1) را به خوبی می‌شناسد و سر «و لله المشرق و المغرب اینما تولوا فثم وجه الله؛ مشرق و غرب از آن خدا است و به هر سو رو کنید، خدا آن جا است.» (2) را می‌یابد و آنچه را در آیه شریفه «کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام؛ تمام کسانی که روی آن [زمین] هستند، فانی می‌شوند و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند.» (3) نهفته است، را ادراک می‌کند.

اما از نظر صوفیان، یک صوفی اوّل ملزم به انجام اعمال شریعت است. طریقت در تصوف سرسپردن به قطب است که راهش از شریعت به جهت امکان اختلاف و تضادشان با همدیگر جدا است. (4)

استغناء و بی‌نیازی صوفیان از شریعت

از جمله معیارهای بنیادین و کلیدی که می‌تواند عرفان ناب اسلامی را از عرفان‌های دروغین و بویژه صوفیانه جدا کند، مقوله پردازش و گرایش به شریعت یا عدم معرفت و عمل به شریعت است. چنان که عده‌ای به بهانه شریعت، طریقت و حقیقت، شریعت را پوست و حقیقت را مغز و طریقت را راه خروج از شریعت و ورود به حقیقت دانسته و رهایی از شریعت پس از وصول به حقیقت را مطرح کرده‌اند. (5) یا عده‌ای شریعت را نردبانی دانسته‌اند که آدمی را باید به پشت بام یا حقیقت رساند و دیگر نیازی به آن نخواهد بود.

چون شدی بر بام‌های آسمان سرد باشد جست و جوی نردبان (6)

یا به عنوان گوهر و صدف دین، شریعت را صدف و حقیقت را گوهر و سپس به تئوریزه کردن رهایی از شریعت یا ظاهر و صدف دین پرداختند. (7)

در مرتبه حقیقت که همان مرتبه فنا است، برخی صوفیان معتقدند که انسان دیگر نیازی به انجام اعمال شریعت ندارد؛ چون به مقصود خود رسیده است. این استغناء از شرع به دو گونه در این مراحل رواج دارد:

1. استغناء بدایتی، یعنی استغناء در مسیر طریقت که برای همه امکان دارد.

چون ولیّ و مرشد، کامل است و می‌تواند در همه امور دخل و تصرف کند، در شرع هم می‌تواند دخالت کند. او ولایت مطلقه کلیه الهیه

دارد و صلاح می‌داند که صوفی فلان کار را انجام ندهد. این را استغنای بدایتی می‌گویند؛ یعنی بی‌نیازی از شرع در طی طریق؛ چون به گمان صوفی‌ها، شارع به آنها گفته است.

2. استغنای نهایی، رسیدن به حقیقت و مقام قرب است که برای همه امکان ندارد.

صوفی‌ها معتقدند چون به حقیقت رسیدی، نیازی به شریعت نیست؛ چرا که هدف از عبادت، رسیدن به حقیقت بوده است. صوفی معتقد است که در طی این طریق، الزامی بر انطباق دستورات قطب با شرع نیست و اگر مخالف با شرع هم باشد، اشکالی ندارد.

به اعتقاد برخی از جمله کسانی که این بحث را تئوریزه کرده اند، مولوی و شیخ محمود شبستری هستند.

مولوی در مقدمه دفتر پنجم مثنوی می‌نویسد: «شریعت، همچو شمع است؛ ره می‌نماید و بی آنکه شمع به دست آوری، راه رفته نشود. چون در ره آمدی، آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود، آن حقیقت است و جهت این است که گفته اند: «لو ظهرت الحقایق بطلت الشرایع؛ وقتی حقایق ظاهر شد، احکام (شریعت) باطل می‌شود.»

در ادامه می‌گوید: «حاصل آن که شریعت همچون علم کیمیا، آموختن است از استاد یا کتاب و طریقت، استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است و حقیقت، زر شدن مس. کیمیادانان به علم کیمیا شادند که ما این علم را می‌دانیم و عمل کنندگان به علم کیمیا شادند که ما چنین کارهایی می‌کنیم و حقیقت یافتگان به حقیقت شادند که ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا آزاد شدیم. یا مثال شریعت همچون علم طبی آموختن است و طریقت پرهیز کردن به موجب طب و داروها خوردن و حقیقت صحت ابدی یافتن و از آن دو فارغ شدن. چون آدمی از این حیات می‌رود، شریعت و طریقت از او منقطع شود و حقیقت ماند.»

شیخ محمود شبستری (متوفی 720 هـ) در تمثیل مشهوری، شریعت را به پوست بادام تشبیه کرده که برای محافظت از مغز بادام و رسیدن آن لازم است و اگر پیش از موعد مقرر صدمه ای به آن وارد شود، موجب نابودی کل بادم خواهد شد. هر چند بعد از رسیدن مغز، باید پوست را کند و دور ریخت؛ زیرا اولاً، فلسفه وجودی پوست، که محافظت از مغز و رسیدن آن بود، پایان یافته و ثانیاً، اگر باز هم بر نگهداری پوست اصرار بورزیم، موجب می‌شود هرگز به مغز بادام که هدف اصلی از خلقت بادام بود دست نیابیم:

تبه گـردد سراسر مغز بادام گرش از پوست بخراشی گه خام

ولی چون پخته شد بی پوست نیکوست اگر مغزش بر آری بر کنی پوست

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت میان این و آن باشد طریقت

خلل در راه سالک نقص مغز است چو مغزش بسته شد به پوست نغز است

چو عارف با یقین خویش پیوست رسیده گشت و مغز و پوست بشکست (8)

در شریعت اسلام، هر انسانی با داشتن شرایط تکلیف، موظف است تکلیف‌های خود را انجام دهد. هیچ کس با داشتن شرایط، با هیچ بهانه ای نمی‌تواند از زیر بار تکلیف شانه خالی کند و به اصطلاح ادعا کند که تکلیف از او ساقط شده است.

عین القضاة همدانی، یکی از متصوفه نامی قدیم نیز در تمهیدات می‌نویسد: «از نظر صوفیه حکم شریعت تا آنجا است که قالب و بشریت بر جای باشد که حکم خطاب و تکلیف بر قالب است؛ اما کسی که قالب را بار گذاشته باشد و بشریت افکنده باشد و از خود بیرون آمده باشد، تکلیف و حکم خطاب برخیزد؛ کفر و ایمان بر قالب تعلق دارد. آن کس که «تبدل الارض غیر الارض» او را کشف شده باشد که زمین همان زمین نیست، قلم امر و تکلیف از او برداشته شود که «لیس علی الخراب خراج؛ بر زمین خرابه مالیاتی نیست» (9).

از آنجا که این اعتقاد صوفیه مخالف با قرآن و سنت بود، لهذا سعی کردند دلایلی برای توجیه آن بیاورند.

یکی از مهمترین آیاتی که صوفیه به آن استناد می‌کنند، آیه شریفه «و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین؛ پروردگارت را عبادت کن تا زمان رسیدن به یقین» (10) است، حال آن که طبق نظر اکثر مفسران شیعه و سنی، منظور از یقین در اینجا مرگ است.

اما علامه جوادی آملی در نقد تفسیر انحرافی صوفیه از آیه «و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین» با بیانی زیبا می‌فرماید: «یقین در آیه و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین» همان یقین معرفتی است و اگر به مرگ تفسیر شده، از باب جری و تطبیق است نه تفسیر مفهوم یقین و حتی غایت نیست تا گفته شود که وصول به یقین غایت عبادت است؛ پس عبادت کن تا به یقین برسی و با دستیابی به یقین می‌توانی عبادت را رها کنی. هرگز! بلکه مراد آن است که یکی از منافع عبادت یقین است و رسیدن به یقین جز از راه عبادت و بندگی میسر نیست. اگر رهنما بگوید، پله‌های نردبان را طی کن تا دستت به شاخسار بلند ثمر بخش برسد، معنای گفته اش این نیست که به محض دسترسی به آن شاخسار، نردبان را رها کن؛ زیرا رها کردن نردبان، مایع سقوط و محرومی قطعی است. پس از ابزار صعود نباید دست کشید که دست برداشتن از ابزار صعود انسان را به دره سقوط شک، تردید، جمود و انکار می‌کشاند. بنابراین قشر از لب و شریعت و طریقت از حقیقت تفکیک نا پذیرند» (11).

به هر حال آنچه مسلم است، در هیچ کجای زندگی ائمه (ع)، شاهد ترک عبادات نبوده ایم. از نظر شرع نیز هر انسان مکلفی باید در همه حالات، اعمال دینی خود را انجام دهد؛ مگر اینکه دو شرط عقل و اختیار از وی ساقط شود.

بنابراین در روایت و متصوفه که دم از عرفان و سلوک عرفانی می‌زنند، باید بدانند که هیچ عارفی هرگز خود را از شریعت بی‌نیاز نمی‌یابد و هرگز بدون تلاش و عمل به احکام شرع، امکان ندارد به مقامات بلند عرفانی دست یابد. از همین رو، برای تشخیص حقیقت، یافته‌ها از پندار و شناخت آب از سراب، شریعت، بهترین ملاک و میزان تشخیص است.

اما از فرقه صوفیه کسان دیگری نیز سعی کرده اند به شیوه‌های گوناگون و با مغالطه این مسأله را توجیه کنند؛ چنانکه نور علی‌شاه ثانی، قطب دوم فرقه صوفی گنابادی می‌نویسد: «صوفی، موحد است و موحد، غیر محدود است و مذهب در حدّ است و صوفی رو به بی حدّی است» (12).

و یا در فرازی دیگر ادعا می‌کند که: «پس از یقین، عبودیت نیست؛ ربوبیت است و تکلیف نیست» (13).

این در حالی است که علما و فقهای بزرگ و عرفای به نام شیعه، این تفکر صوفیه را زیر سؤال برده و به شدت به آن حمله کرده اند. البته

بیان این مطلب لازم است که همه این مصائبی که در این باره به وجود آمده، از همین تفکیک شریعت و طریقت متصوفه است؛ حال آنکه این دو به هیچ وجه از یکدیگر جدا نبوده و اساساً با هم معنا پیدا می کنند. لذا در این مورد پاسخ دادن به این چند سوال، از طرف صوفیان فعلی، که مدعی ادامه دهنده راه متصوفه قدیم هستند و سنگ ایشان را به سینه می زنند لازم و ضروری است:

1- اصولاً چه دلیل عقلی و یا نقلی بر جدائی شریعت و طریقت حداقل در مقام گرفتن و اخذ آنها وجود دارد؟
2- به چه حجتی در پیکره دین مبین شکاف ایجاد نموده و دین را قسمت قسمت می کنید؟ با کدام آیه یا روایت یا دلیل معتبر عقلی جدائی طریقت از شریعت ثابت می شود؟

حال آنکه با استناد به منابع دینی معتبر شیعیان در عصر غیبت امام عصر (ارواحنا فداه) باید به علمای ربانی و فقهای بزرگ اسلام رجوع نمایند؛ چنانکه این مطلب در مقوله عمر بن حنظله آمده است: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ» هر کس از فقیهان که نفس خود را پاس دارد، و دین خود را حفظ کند و به مخالفت با هواهای خویش برخیزد و فرمان خدای را اطاعت کند، پس عوام باید از آنان تقلید کنند.» (14)

در توقیع امام زمان (ارواحنا فداه) هم مسئله رجوع به فقها مورد تاکید قرار گرفته است: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه حديثنا فانهم حجتى عليكم و أنا حجة الله عليهم؛ در پیشامدهایی که رخ می دهد، به راویان احادیث ما (فقهاء) مراجعه کنید، که آنان حجت من بر شماست و من حجت خدا بر آنانم.» (15) و این مطب جدا از صدها آیه و روایتی است که در تعظیم علمای ربانی و فقها در متون دینی ما وارد شده است.

علماء و فقهای بزرگ شیعه که در سخت ترین شرایط، جانانه از کیان اسلام و شریعت دفاع نمودند و مردم را به کمالات معنوی، مادی، فردی و اجتماعی هدایت کرده اند، ملجاء مردم در دوران غیبت اند. بزرگوارانی چون شیخ مفید، سید رضی (گرد آورنده نهج البلاغه)، سید مرتضی، علامه حلی (که ایرانیان شیعه بودن را مذبونند) شهید اول، شهید ثانی، علامه بحر العلوم، محدث بحرانی، مقدس اردبیلی، سید ابوالحسن اصفهانی، سید علی قاضی، ملا حسینقلی همدانی، شیخ فضل الله نوری، سید حسن مدرس، آیت الله العظمی بروجردی، امام خمینی (ره)، آیت الله میلانی، آیت الله گلپایگانی، آیت الله بهجت و... با وجود هجمه های فراوان مردم را به پیروی از تعالیم قرآن و سنت و شریعت محمدی توصیه کرده خود عمل نمودند و از صحنه اجتماع خارج نشده و در گوشه خانقاه ها نخزیده اند.

لذا در همین باره شاهد آن هستیم که عارف واصل و معمار کبیر انقلاب امام خمینی (ره) با این طرز تفکر صوفیه استغنا از شریعت - به شدت مخالفت نموده و می فرمایند: «و بالجمله، کشفی اتم از کشف نبی ختمی (ص) و سلوکی اصح و اصوب از آن نخواهد بود. پس ترکیبات بی حاصل دیگر را که از مغزهای بی خرد مدعیان ارشاد و عرفان است، باید رها کرد... پس، از بیانات سابقه معلوم شد که آنچه پیش اهل تصوف معروف است که نماز وسیله معراج سلوک و سالک است و پس از وصول، سالک مستغنی از رسوم گردد، امر باطل و بی اصل و خیال خام بی مغزی است که با مسلک اهل الله و اصحاب قلوب مخالف است و از جهل به مقامات اهل معرفت و کمالات اولیا صادر شده است، نعوذ بالله منه.» (16)

به هر حال عبادت در هر شرایطی باید برابر قوانین شریعت باشد. حتی عبادت واصلان هم از نظر شکل و هیأت، عیناً مانند عبادت پیش از وصول، مطابق شریعت بوده و در قالب احکام فقهی خواهد بود. به دلیل آنکه چون حضرت محمد (ص) خاتم پیامبران است، هیچ کشفی برتر از کشف او نخواهد بود. لذا هیچ حکمی از احکام شریعت او، قابل تغییر و تبدیل نیست.

حضرت امام (ره) در جایی دیگر می فرمایند: «طریقت و حقیقت جز از طریق شریعت حاصل نمی شود. هر کس بخواهد جز از طریق ظاهر به باطن دست یابد، از نورانیت الهی بهره ای نبرده، همچون بعضی از عوام صوفیه.» (17)

یا علامه حلی (ره) در رد اعتقاد استغنا از شریعت برخی از صوفیان می گوید: «برخی از صوفیان را دیدم در کربلا که نماز نمی خواندند و می گفتند اینان واصل شده اند!!» (18)

میرزای قمی در جامع الشتات در مقام بی قیدی صوفیان از شریعت می نویسد: «آنچه که معاین است که در عصر ما مرشد بوده اند، مثل مشتاق علی و مقصود علی و نورعلی و امثال آنها که مریدان ایشان در شأن ایشان غلو داشته اند و مریدان ایشان آنان را به صفات خاصه الهیه خطاب می کردند و تالی تلو عبادت با آنها به سر می بردند، محقق شد که متصف به همه نا خوشی ها بوده اند و احوال همگی به فضیحت و رسوایی رسیده و معلوم شد که به غیر از عوام فریبی و دنیاپرستی و نهایت عوام کالانعام و بی مبالاتی در دین و بی خبری از احکام شرع مبین از برای ایشان نبوده.» (19)

علامه طباطبائی (ره) نیز در تعبیری رسا و ژرف این عقیده باطل و عبث متصوفه را به شدت رد نموده و می فرماید: «اکثریت متصوفه این بدعت را پذیرفتند و همین معنا به آنها اجازه داد که برای سیر و سلوک، رسم هایی و آدابی که در شریعت نامی و نشانی از آنها نیست، باب کنند و این سنت تراشی همواره ادامه داشت؛ آداب و رسومی تعطیل می شد و آداب و رسومی جدید باب می شد تا کار به آنجا کشید که شریعت در یک طرف و طریقت در طرف دیگر و برگشت این وضعیت بالمآل به این بود که حرمت محرمات از بین رفت و اهمیت واجبات از میان رفت. شعائر دین تعطیل و تکالیف ملغی گردید. یک مسلمان صوفی جایز دانست هر حرامی را مرتکب شود و هر واجبی را ترک کند...» (20)

و باز در جایی دیگر می فرماید: «صوفیه برای سیر و سلوک آداب و رسوم خاصی را که در شریعت وجود نداشت به وجود آوردند و راههای جدیدی را پیوسته به آن افزوده و شرع را کنار گذاشتند. تا اینکه به جایی رسیدند که شریعت را در یک طرف دیگر قرار دادند و کارشان به جایی رسید که در محرمات غوطه ور شدند و واجبات را ترک کردند و در آخر منتهی به تکدی و استعمال بنگ و افیون شدند که این حالت، آخرین حالت تصوف است که مقام فنا نامیده می شود.» (21)

پس رسیدن به مقامات عرفانی، جز با اعمال شرعی و مجاهدت های معنوی مطابق با شرع مقدس، حاصل نمی گردد. تبعیت از شریعت، ضرورت دارد، برای اینکه تنها این تبعیت از شریعت و عمل به دستورات پیامبر گرامی اسلام (ص) و اهل بیت (ع) است که انسان را با

جهان اسرار آشنا می سازد. ظهور اسرار غیبی نیز به میزان تبعیت سالک از شریعت خواهد بود. لذا اگر کسی فکر کند که با مواد مخدر و بنگ و حشیش و یا مسکالین و غیره می تواند در خود حالت عرفانی ایجاد کند، سخت در اشتباه است. برای اینکه عرفان تلاشی است در جهت تکامل معرفت و دست یافتن به معرفتی برتر از معرفت های حسی و عقلی، در حالی که مواد مخدر، حتی حس و عقل را نیز تخریب می کند و انسان را، از شأن خود دور می دارد.

عبدالرحیم بیرانوند

پی نوشته ها:

- 1.سوره قصص / 88.
- 2.سوره بقره/ 115.
- 3.سوره رحمن/ 26-27.
4. برگرفته از جزوه درسنامه تصوف، محصول اداره کل فرق و ادیان حوزه علمیه قم
5. مولوی، مقدمه دفتر پنجم مثنوی
6. مثنوی مولوی
7. سروش ، عبدالکریم: «مدارا و مدیریت»، صص4و 5 . «صراط های مستقیم» صص12- 25
8. مجموعه آثار شیخ محمود شبستری، به اهتمام صمد موحد، تهران، طهوری،دوم 1371، گلشن راز، ابیات 357-353
9. تمهیدات، ص 350-351.
10. سوره حجر،آیه99
11. دین شناسی، صص 69-70 . تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 11، صص 137-138، سرچشمه اندیشه، ج 5، صص 104 و 113
12. صالحیه، چاپ حقیقت، ص 233.
13. همان، ص 411.
14. وسائل الشیعة، ج27، ص: 131
15. همان، ج27، ص: 140
16. سر الصلوة، امام خمینی، ص 12.
17. تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ص 201
18. نهج الحق و کشف الصدق، ص 58
19. جامع الشتات، ج 2، ص772
20. ترجمه تفسیر المزان، ج5، ص 458، چ بیستم، انتشارات اسلامی، 1384 ، قم
21. محمدحسین طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج5، ص 282